



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إنه خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآلهما الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

قال الله تعالى في القرآن الكريم: فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ

مشهد مهدوی علیہ السلام

مشهد مهدوی علیہ السلام در نعمانیت

موقعیت جغرافیائی و آداب و ادعیه و ادکار و فضائل و برکات

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علی: داسر المعارف الإلهیّة

تحقیق و تدوین و نشر: پژوهشگرده علوم معرفت الهی بنیاد حیات اعلی

اهمیت مشهد مهدوی علیه السلام در نعمانیّه

سؤال: در برخی از آثار منتشره؛ به مقام صاحب الزمان علیه السلام در نعمانیه عراق اشاره شده؛ مشهد مهدوی علیه السلام در نعمانیّه چه اهمیتی دارد؟ موقعیت دقیق آن کجای عراق است؟ با توجه به سفارش اولویت زیارت مشاهد مهدوی علیه السلام آیا برای زائران ایرانی رفتن به آنجا میسر است؟ اعمال این مشهد شریف چیست؟



مقام دیدارگاه صاحب الزمان علیه السلام کنار نهر دجله - نعمانیّه - عراق

جواب:

۱- اهمیت این مشهد شریف بخاطر کلام حضرت صاحب الأمر (منه السلام) است، در پاسخ سؤالی از هنگام حضور حضرتش در این مقام؛ که فرموده اند:

{می باشم در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه}، شرح این سؤال و جواب در کتاب ریاض العلماء نقل شده است، محدث نوری آنرا نقل نموده و می گوید: عالم فاضل متبحر نقّاد، میرزا عبد الله اصفهانی، معروف به افندی، در جلد پنجم کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلا، در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که: او از کسانی است که دیده است قائم (صلوات الله علیه) را و روایت نموده از آن جناب: دیدم منقول از خطّ شیخ زین الدّین علی بن حسن بن محمد خازن حایری شهید که: به درستی و تحقیق که دیده است ابن ابی الجواد نعمانی، مولای ما مهدی (صلوات الله علیه) را. پس عرض کرد به او:

ای مولای من، برای تو مقامی است در نعمانیّه و مقامی است در حلّه؛ پس کدام وقت تشریف دارید در هر یک از آنها؟

حضرت فرمود به او که: می باشم در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه، و روز جمعه و شب جمعه می باشم در حلّه، ولیکن اهل حلّه به آداب رفتار نمی کنند در مقام من؛

و نیست مردی که داخل شود در مقام من به ادب، ادب کند و سلام کند بر من و بر ائمه (علیهم السلام)، و صلوات فرستد و سلام کند بر من و بر ایشان دوازده مرتبه؛ آنگاه دو رکعت نماز به جای آرد با دو سوره، و با خدای تعالی مناجات کند در آن دو رکعت، مگر آنکه خدای تعالی عطا فرماید به او؛ آنچه را که می خواهد.

پس گفتم: ای مولای من، تعلیم فرما به من این مناجات را. حضرت فرمود:

اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأْدِيبُ مِنِّي حَتَّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ * وَأَنْتَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ * وَإِنْ كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ؛ أَسْتَحِقُّ بِهِ أَعْوَافَ
أَعْوَافٍ مَا أَدَّبْتَنِي بِهِ * وَأَنْتَ حَلِيمٌ ذُو أَنْاءٍ * تَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ *
حَتَّى يَسْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ *

و (حضرتش) سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا آنکه آنرا دریافتم
(یعنی حفظ نمودم).

۲- در واقعه فوق عمل مختصری (به تناسب فرصت محدود و توقف عبوری
زائران) بیان شده، اما زائر این مقام شریف؛ در صورت توفیق به زیارت این
مقام شریف؛ به این عمل مخصوص این مقام؛ بسنده نکرده، و خود را از اعمال
مشارکه مشاهد مهدویه علیه السلام محروم ننموده، و از انجام سه عمل غفلت نکند:
اول: بجای آوردن نماز امام زمان (با دستور العمل جامع).

دوم: کلام توجه و زیارت آل یاسین (نسخه کامله).
سوم: رقعہ استغاثه، خصوصا که این بقعه در کنار نهر دجله و آب روان است.
اگر زائر برای توقف در آن مقام ساعتی وقت بگذارد؛ به هر سه عمل موفق می
شود ان شاء الله، هرچند در آن مقام نورانی که در محیط آرام و خلوتی است
جای توقف و درنگ بیشتر هم وجود دارد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قال الله تعالى في القرآن الكريم: وَأَتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ

دستور العمل جامع

نماز امام زمان

آداب و ادب و احوال و فضائل و برکت

نقل از رساله شریفه آئین نماز از کتابهای جامع برگزیده و جامع المسائل و منهج العبودية

محقق و بنامه نویسی: دین محمد و شریعت محمد
تألیف و تدوین: پژوهشگاه علوم فقه آئین الهی نیاد حیات اعلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قال الله تعالى في القرآن الكريم: وَأَتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ

آئین حج و زیارت

احکام و آداب و اذکار: توجیه، زیارت، عمره، حج

برگرفته از آثار: منتهج العبودية، جامع المسائل، صلاة جامعة، المسائل الحکمیة، المسائل المدنیة، المسائل القرویة، المسائل الحجازیة، المسائل الخراسانیة، المسائل البغدادیة، المسائل القتیة، المسائل الإصفهانیة، المسائل الشیرازیة، المسائل الهندیة، المسائل الرازیة، المسائل السامانیة، المسائل المصریة، المسائل المشرقیة، المسائل المغربیة، المسائل الأندلسیة، المسائل الرومیة، المسائل الهندیة، المسائل الففارقیة، المسائل البحرینیة.

محقق و بنامه نویسی: دین محمد و شریعت محمد

اراز و نشر: پژوهشگاه علوم فقه آئین الهی نیاد حیات اعلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قال الله تعالى في القرآن الكريم: وَأَتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ

رقعه استغاثه

نامه به حضرت مولی صاحب الامر علیه السلام
انواع رقع استغاثه با شرح اعمال و آداب قبل و بین و شستن و بجم ارسال
آداب و اعمال کامله رقع جامعه

برکات رقع استغاثه به ناحیه مقدسه

تألیف و تدوین: عبد الله علوی فاطمی

نشر: پژوهشگاه علوم فقه آئین الهی - نیاد حیات اعلی

با شریعت محمد: دین محمد و شریعت محمد

توجیه به حق تعالی

از راه ناحیه مقدسه

بوسيله

زیارت آل یاسین کامله

اقتباس از اثر شریف: منهج التوجه

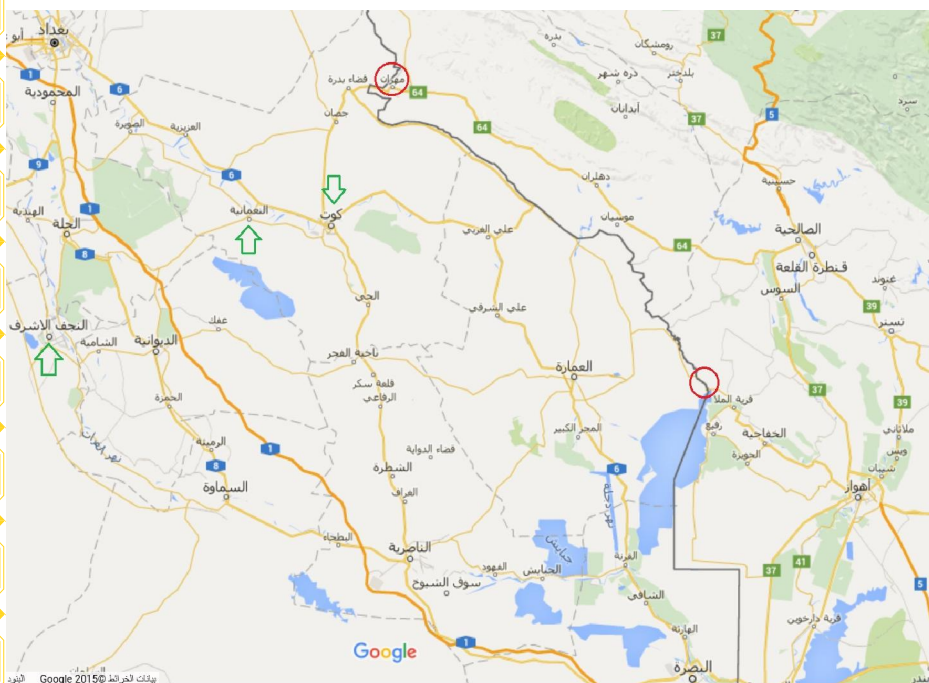
تحقیق و تدوین: عبد الله علوی فاطمی

با مساعدت و اشراف: دین محمد و شریعت محمد

نشر: پژوهشگاه

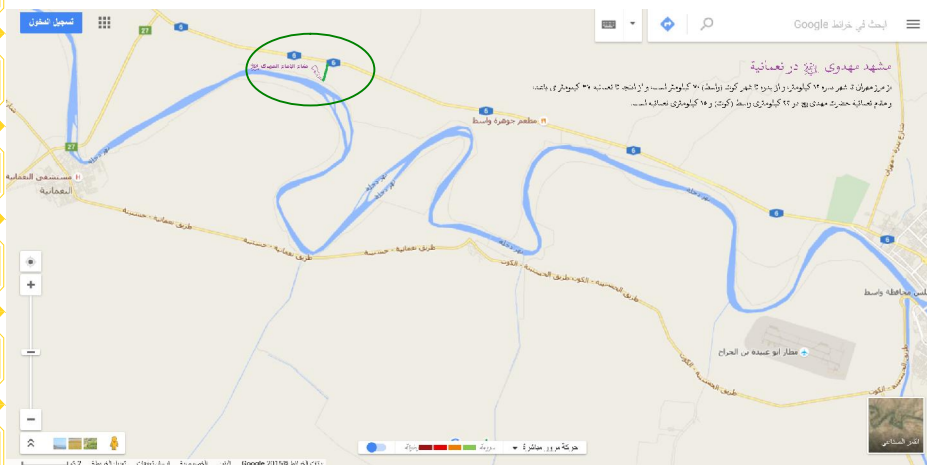
۳- این مشهد مهدی علیه السلام؛ در مسیر زائران ایرانی (وارد از مرز مهران) بوده، و برای رفتن آن از نجف اشرف و کربلا هم ۱۰۵ ساعت بیشتر راه نبوده، و مشرف شدن به آن مقام شریف؛ امری میسر است.

از این مشهد مبارك نعمانيه تا شهر حله ۱۱۶ کیلومتر و تا شهر کربلاء ۱۵۷ کیلومتر، و تا شهر نجف اشرف حدود ۱۰۰ کیلومتر راه است. و این محل در مناطق امن و شیعه نشین عراق است.



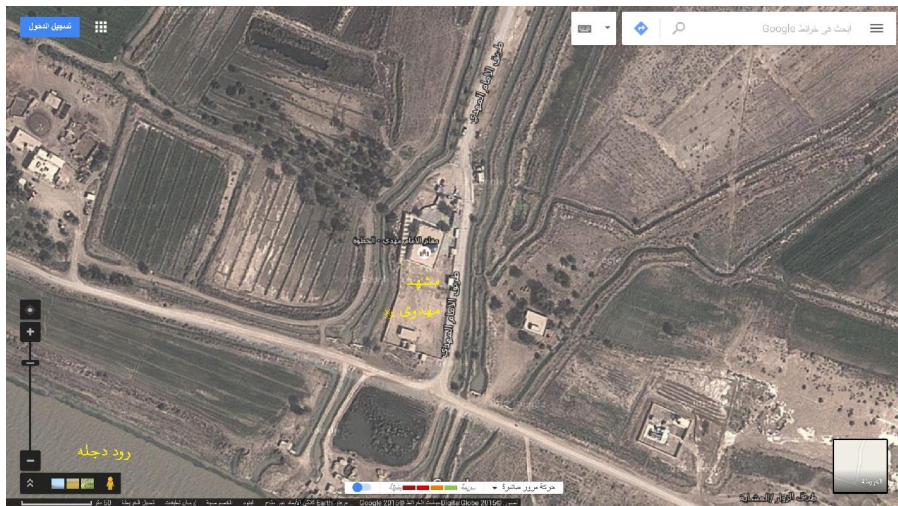
از مرز مهران تا شهر بدره ۱۲ کیلومتر، و از بدره تا شهر کوت (واسط) ۷۰ کیلومتر است، و از اینجا تا نعمانیه ۳۷ کیلومتری باشد، و مقام نعمانیه حضرت مهدی علیه السلام در ۲۲ کیلومتری واسط (کوت) و ۱۵ کیلومتری نعمانیه است.

این بقعه نورانی در ناحیه "أم عکیط" از توابع نعمانیة واقع است، تقریباً در میانه راه کوت و نعمانیة است؛ در فاصله ۱۰۰۰ متری آن، و ۱۵۰ متری نهر دجله می باشد.



از جاده اصلی واسط به نعمانیة؛ توسط يك جاده فرعی خاکی يك كيلومتری به این مقام نورانی می رسیم. راه کنار دجله زائران پیاده جنوب عراق از کنار این بقعه مکرمه می گذرد، این موضع منور در میان اهلی آن ناحیه به نام "الخطوة" (قدم = قدمگاه) و "مقام المهدی علی‌السلام" شناخته می شود.







ﷺ در این مقام شریف (قدمگاه و دیدارگاه امام مهدی ﷺ)؛ همچنین قبر یکی از نوادگان حضرت امام سجاد ﷺ به نام "محمد بن القاسم" نیز قرار دارد. که این مرقد نزد اهالی منطقه به "مقام السید العلوي" شهرت دارد.

ﷺ این زیارتگاه (مقام امام مهدی ﷺ و مرقد سید علوي) مقصد زائران بلاد قریبه و بعیده بوده، و در میان ایام هفته شب و روز سه شنبه و جمعه، و مناسبتهای دینی ایام سال؛ بخصوص عاشورا و اربعین و نیمه شعبان؛ اجتماع بسیار انبوه زائران برقرار می باشد.

ﷺ کرامات ظاهره از این مشهد شریف بسیار است و منشأ ازدیاد روزافزون زوار آن می باشد، از جمله نذرهای شایع نسبت به این مقام سفر پیاده از شهرهای دو و نزدیک برای زیارت؛ و از امور رایج توزیع شیرینیجات بر زوار این مشهد؛ در اوقات مختلف سال می باشد. گاهی تعداد زائران پیاده این مقام نورانی؛ تا بیست هزار نفر (در یک موسم دینی) هم رسیده است.



مکرراً در منابع دینی ثبت شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام به زیارت امامزادگان منتشره در بلاد مختلفه تشریف می‌برند، و اصلاً یکی از اماکن شایع برای تشریف خدمت حضرتش این مزارات است، و بعید نیست سراینکه این مکان به عنوان محلی برای حضور حضرتش بیان شده؛ کثرت تشریف‌فرمایی حضرتش برای زیارت این امامزاده باشد، و ارتباط این حضور مرتب با زیارت این مرقد شریف بسیار محتمل است. استمرار این امر سبب شده تا این زیارتگاه (مرقد سید علوی) به عنوان محلی ثابت و هفتگی برای حضور حضرتش اعلام شود، و وجه عنایت حضرت امام زمان علیه السلام به این مزار (از میان مزارات بسیار)؛ چه بسا غربت این بقعه (که بیرون و دور افتاده از شهر و آبادیهاست) باشد، که تا قبل از سالیان اخیر (و خصوصاً در وقتی که آن بیان شریف صادر شده) مهجور بوده است، بطوریکه نه تنها عوام؛ بلکه خواص نیز با آن ناآشنا و به زیارتش ملتزم نبوده‌اند. بجز این امر؛ وجه دیگری برای حضور هفتگی حضرتش (در این ناحیه دور از مشاهد الهی و مساجد معظمه) به نظر نرسیده و ذکر نشده است.



شماره ای از احوالات محمد بن القاسم علوی

🔗 شرح احوالات صاحب این مزار (سید علوی) در کتب متعددی از جمله مقاتل الطالبیین (که به فارسی هم ترجمه شده) آمده، که در اینجا نقل می کنیم.

🔗 نام و نسب: محمد بن قاسم بن علی ابن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام مادرش: صفیه دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام بود.

🔗 و کنیه اش ابوجعفر است، و مردم او را صوفی لقب داده بودند به خاطر آنکه همیشه جامه پشمی سفیدی می پوشید، وی مردی دانشمند و فقیه و متدین و زاهد بود. و از کسانی بود که (برخلاف اشاعره) قائل به عدل و توحید (الهی) بود.

🔗 قیام و نهضت: محمد در زمان معتصم عباسی در طالقان (از نواحی خراسان قدیم و افغانستان فعلی) خروج کرد، و پس از جنگهایی که میان او عبدالله بن طاهر رخ داد، عبدالله او را دستگیر ساخته و به نزد معتصم فرستاد.

جریان قیام و دستگیری او را احمد بن عبیدالله از محمد بن ازهر برای من (ابوالفرج) نقل کرد و مقداری را نیز از کتاب احمد بن حارث خراز استنساخ کردم، و مشروح آن را جعفر بن احمد بن ابی مندل کوفی به سندش از ابراهیم بن عبدالله عطار (که خود همراه محمد بن قاسم در طالقان بوده است) برای من حدیث کرد..

ابراهیم بن عطار گوید: ما بیش از ده نفر بودیم که با محمد از کوفه به سمت خراسان حرکت کردیم و تا به مرو پیش رفتیم و قبل از این جریان؛ محمد به سوی ناحیه رقه و روز خروج کرد، و گروهی از زیدیه نیز همراهش بودند که از آن جمله بود: یحیی بن حسن بن فرات، و عباد بن یعقوب رواجی.

و چون سخنانی از او شنیدند که موافق مذهب معتزله (برخلاف اشاعره) بود از این رو اهل کوفه از وی کناره گرفتند، فقط ما که کمتر از بیست نفر بودیم با وی ماندیم تا به مرو رسیدیم، در آنجا به میان مردم پراکنده شدیم، و از آنها برای محمد بن قاسم بیعت می گرفتیم و طولی نکشید که چهل هزار نفر مردم آنجا با وی بیعت کردند، و ما محمد را در یکی از قصابات مرو که مردمش همگی شیعه بودند، بردیم و آنها نیز وی را در قلعه ای که پرنده بدان راه نداشت و در کوهی مرتفع قرار داشت، جای دادند.

و احمد بن سعید به سند خود از عباد بن یعقوب روایت کرده که گفت: من و یحیی این حسن بن فرات با محمد بن قاسم در قایقی سوار بودیم و قصد رفتن به رقه را داشتیم، و گروهی از هم مذهبمان ما نیز در قایق بودند و پس از اینکه مقداری با محمد سخن گفتیم متوجه شدیم که او با معتزله (عقیده به عدل و توحید الهی) هم



عقیده است، از این رو ما از وی جدا شده و او را رها کردیم و از آن قایق بیرون آمدیم، محمد که چنان دید گریست و از ما خواست که به نزدش بازگردیم ولی ما به سخن او توجهی نکرده دیگر به نزدش نرفتیم.

و چون مقدمات کار خروج او فراهم شد با مردی بیعت کرده بودند، شبی را وعده گذارد و آن مردم در آن شب به وعده گاه آمده و محمد نیز از قلعه به زیر آمد، در این میان صدای گریه مردی به گوش ما خورد، محمد رو به من کرده گفت: برخیز بین این گریه برای چیست، من به دنبال آن صدا آمدم و دیدم مردی نساج (بافنده) است که نمدی داشته و یکی از آن مردی که با ما بیعت کرده بودند از آن را به زور از آن مرد گرفته است.

از آن مرد نساج پرسیدم: چرا گریه می کنی؟ گفت: یکی از مردان شما را نمدم را گرفته. من بدان شخص گفتم: نمدش را به او بازگردان که محمد بن قاسم صدای گریه این مرد را شنیده است! آن شخص (که این سخن را از من شنید) رو به من کرده گفت: ما با شما خروج کرده ایم؛ به خاطر آنکه سود و نفعی به دست آوریم! و آنچه مورد حاجت و نیاز ماست؛ از مردم به هر نحو که شده بگیریم!! ابراهیم گوید: من به هر زبانی بود آن نمد را از دست آن شخص گرفته به صاحبش برگرداندم.

آنگاه به نزد محمد بن قاسم رفته و جریان را بدو گفتم، محمد به من گفت: ای ابراهیم آیا با این کارها (و با این مردم) می شود دین خدا را یاری کرد؟! این سخن را گفت و به ما دستور داد به مردم بگوییم: اکنون پراکنده شوید تا ما خود فکری در این مورد بکنیم!

ما به دنبال او به نزد آن مردم رفتیم و بدانها گفتیم: کاری پیش آمده که اکنون

محمد دستور داده است پراکنده شوید، مردم که این سخن را شنیدند متفرق شدند و محمد نیز دیگر در آنجا توقف نکرده، فوراً به سمت طالقان که فاصله اش تا مرو چهل فرسخ بود، حرکت کرد و ما نیز در میان مردم پراکنده شدیم تا آنها را بار دیگر به سوی او دعوت کنیم، و پس از آنکه جمع زیادی با او بیعت کردند به نزد وی رفتیم و بدو گفتیم: اگر به راستی تصمیم خروج داری، چنانچه اکنون بیرون آیی و به جنگ دشمنانت بروی؛ امید آن هست که خدایت نصرت و پیروزی دهد، و پس از پیروزی هر یک از لشکریان خود را که می خواستی و دین و ایمان را پسند کردی انتخاب کن؛ و آنها را نگاه دار، و بقیه را بازگردان، و اگر آن کاری را که در مرو انجام دادی (و از همان آغاز کار به خاطر عملی که آن مرد انجام داد مردم را بازگرداندی) می خواهی در اینجا هم چنین کاری بکنی؛ بدان که به طور حتم عبدالله بن طاهر تو را دستگیر خواهد ساخت، و بهتر آن است که پیش از اینکه ما و همچنین خودت را تسلیم کنی، در خانه ات بنشینی و



مانند سایر افراد خانواده خود؛ زندگی خویش را (با آرامش) به سربری! محمد که این سخنان را شنید، تصمیم به خروج گرفت و بیرون آمد و خبرش به گوش عبدالله بن طاهر رسید. وی لشکری را به سرکردگی مردی به نام حسین بن نوح که رئیس شرطه و پلیس او در خراسان بود، به جنگ محمد فرستاد و مادر همان برخورد اول او را به سختی شکست دادیم.

این خبر که به گوش عبدالله بن طاهر رسید، دنیا در نظرش تاریک شد و یکی دیگر از سرکردگان لشکر خود را به نام نوح بن حبان بن جبلة (یا حبان بن نوح بن جبلة) به جنگ ما فرستاد و ما او را نیز شکستی سخت تر از شکست نوح بن حسین دادیم، ولی او دیگر به نزد عبدالله بن طاهر بازنگشت و به سویی رفته، از آنجا نامه ای به عنوان معذرت خواهی برای عبدالله نوشت، و برای او سوگند یاد کرد تا پیروز گردد و یا کشته شود، عبدالله بن طاهر يك لشکری بزرگ را به کمک او فرستاد، آنها دوباره به جنگ ما آمدند؛ و لشکر نوح بن حبان در چند جا کمین کرده بودند، و چون جنگ شروع شد؛ پس از ساعتی نوح فرار کرد؛ و ما به دنبال آنها پراکنده شدیم، در این وقت آنهایی که در کمین بودند، بیرون ریخته و شمشیر در میان لشکریان ما گذارند، و همین سبب شد که ما منهزم گردیم، در این میان محمد بن قاسم خود را به شهر "نسا" رسانید، و در آنجا پنهان گشت، و ما نیز به اطراف رفته از نو مردم به سوی او دعوت کردیم.

ابوالاظهر به سندش از ابراهیم بن غسان که یکی از نزدیکان عبدالله بن طاهر است، نقل کرده گفت: روزی عبدالله بن طاهر مرا خواست، به نزدش رفتم، دیدم نشسته و در کنار او میزی قرار دارد، و روی آن میز نامه ای سر بسته ای گذارده، اما روی آن نامه اسم کسی نوشته نشده بود. و پیوسته انگشتان خود را

در ریشش فرومی برد و آنها را با انگشت شانه می زد (و هرگاه چنین می کرد نشانه این بود از چیزی خشمگین است) من که آن وضع را دیدم در دل خود از شر او به خدا پناه بردم، و نزدیک رفته در کنار نشستم، عبدالله آهسته مرا مخاطب ساخته، گفت: ای ابراهیم! خوب بشنو تا چه می گویم، مبدا از دستوری که به تو می دهم سرپیچی کنی که به عقوبت سخت من گرفتار خواهی شد و دودمانت را به باد می دهم! من اظهار داشتم: به خدا پناه می برم که در مورد فرمانبرداری دستورهای شما نیازی به این تهدیدات داشته باشم و خود را در معرض خشم تو درآورم. عبدالله که پاسخ مرا شنید گفت: من هزار سوار از افراد زبده لشکرم جدا کرده و دستور داده ام صد هزار درهم پول نیز به تو بدهند که هزینه سفر و احتیاجات کنی و یدک به همراه خود ببر و مردی را نیز که تعیین کرده ام بر یکی از اسبان سوار کنی که او دلیل راه تو باشد و همه جا پیش روی تو برود، و چون به یک فرسخی نسا رسیدی این نامه را باز کن، و دقیقا هر چه در آن نوشته شده، عمل



کن حتی کوچکترین دستوری را که در آن نوشته شده باشد باید انجام دهی و يك حرف آن را نیز فرو نگذاری، و این را هم بدان، که من دیده بانی بر تو گماشته ام که تمام کارهای تو را حتی نفسهایی را که می کشی؛ به من گزارش دهد، و بدین ترتیب کاملاً مراقب دستورهای من و انجام آنها به نحوی که نوشته ام باش!

ابراهیم گوید: من از نزد عبدالله بیرون آمدم و طبل و شیپور جنگ نواختند، و سوارانی را که عبدالله تعیین کرده بودند در شادیاج (که قصرهای خاندان طاهر در آنجا بود) نزد من گرد آمدند، عبدالله خود از یکی از قصرها ما را می نگرست، من آهسته تر و گاهی تندتر تا روز سوم به يك فرسخی نسا رسیدیم، در آنجا من نامه عبدالله را گشودم دیدم نوشته است: به امید خدا برو تا چون به يك فرسخی نسا رسیدی، همراهان خود را آماده کارزار کن، آنگاه داخل شهر شو و یکی از سرکردگان لشکرت را؛ با سیصد نفر بر خانه پيك رسانان بگمار؛ تا آنها را محاصره کنند، آنگاه یکی از سرکردگان را با پانصد هزار سوار بر خانه حاکم شهر بگمار؛ که مبادا به خاطر بیعتی که با محمد بن قاسم کرده اند؛ حيله ای بکار برند، سپس با سواران دیگری که برای تو باقی مانده؛ به فلان محله بروید، آنگاه به فلان کوچه داخل شوید، و چون به در فلان خانه رسیدید داخل خانه شوید، از آنجا به خانه دوم بروید، و از آنجا به خانه سوم داخل شوید، و چون بدانجا وارد شدی پله هایی را که سمت راست است بگیر و بالا برو، در آنجا بالا خانه ای است که محمد بن قاسم علوی صوفی در آنجا به سر می برد. و یکی از یاران او نیز به نام ابوتراب پیش اوست، هر دو را دستگیر کن. و با زنجیر محکم ببند. و چون این کار را انجام دادی بی درنگ انگشتی (یا مهر) مخصوص خودت را با

انگشتی (یا مهر) مخصوص محمد بن قاسم برای من بفرست که پیش از آنکه جریان را به تفصیل برای من بنویسی من از موفقیت تو در ماموریت آگاه باشم، و به کسی که آنها را می دهی سفارش کن که به سرعت راه را پیماید که روز سوم خود را به من برساند، و پس از آن ماجرا را برایم بنویس، و در پایان به تو سفارش می کنم که کاملاً مراقب محمد بن قاسم باش تا او را با رفیقش به من برسانی.

ابراهیم گوید: مندرجات آن نامه مانند وحی بود و بر طبق نشانیهای که داده بود قدم به قدم پیش رفتیم تا بدان خانه رسیدیم، و محمد بن قاسم را که در بالای پله ها ایستاده بود؛ و عمامه ای بر سر و صورت بسته بود؛ مشاهده کردیم، او قصد داشت همان ساعت از آن پله ها به زیر آید؛ و با استری که پای پله ها زین کرده و آماده بود؛ راه خوارزم را پیش گیرد؛ و بدانجا برود، در همان حال جلوی او را



گرفتم، پرسید: تو کیستی و چه کار داری؟ گفتم: محمد بن قاسم را می‌خواهم، گفت: من محمد بن قاسم هستم چه می‌گویی؟ گفتم: پس فوراً انگشتریت را به من بده، محمد فوراً آن را از دست خویش درآورده به من داد، و من نخست آن را با انگشتری مخصوص خود به مردی دادم و اسبی تندرو در اختیار او گذاردم و اسب دیگری هم یدک به او دادم که اگر اسب زیرپایش در راه بازماند بر آن اسب دیگری سوار شود و خود را به عبدالله برساند، آنگاه به یک تن از همراهان خود دستور دادم به درون بالا خانه رود؟ محمد گفت: مرا که دستگیر کردی دیگر چه منظوری از ورود به این اتاق داری؟ دیگر کسی در اینجا نیست، من به سخن او توجه نکرده را در زیر لوکی چوبین (که مانند حوض کوچکی است و معمولا خمیر و یا شراب در آن درست می‌کنند) یافته و از آنجا بیرونش آورند، من دستور دادم هر دو را با زنجیرهای گرانی محکم بستند. و سپس جریان را برای عبدالله بن طاهر نوشتم، و از آنجا به سوی نیشابور حرکت کردم، و شش روز در راه بودیم تا به نیشابور رسیدیم، و چون بدانجا وارد شدیم محمد بن قاسم را به یکی از اتاقهای خود بردم و برخی از مردان مخصوص مورد اعتماد خود را بر او گماشتم و عبد شرانی را نیز برای تراب موکل ساختم، در این حال محمد جامه خود را پهن کرد و به نماز ایستاد، عبدالله طاهر نیز از بالای قصرهای شادیاج از دور ما را مشاهده می‌کرد. و چون از این کار فراغت حاصل کردم به نزد عبدالله رفتم و جریان را حضوراً بدو گزارش دادم، عبدالله گفت: من باید او را از نزدیک ببینم، چون هنگام مغرب شد، مرا با خود برداشت و جامه و ردای خود را در بر کرد و به طور ناشناس به خانه من آمد و چون بر در اتاق رفت و محمد را بدان حال نگریست و آن زنجیرهای گران را در پای او دید، رو به من گفت: ای

ابراهیم! به راستی تو از خدا نترسیدی که این مرد صالح را در این زنجیرهای گران بستی! گفتم: ای امیر، ترس و هراس از فرمان تو، ترس خدا را از سرزمین من بیرون کرد و تهدیدهایی که تو کردی همه چیز را از یاد من برد. عبدالله گفت: این زنجیر را بردار و زنجیر سبکتری بر پایش ببند (که در حلقه اش یک رطل آهن باشد) و رطل نیشابوری معادل دویست درهم بود. و میله آن نیز بلند و حلقه هایش فراخ باشد که به خوبی بتواند در آن زنجیر راه برود. این دستور را داد و رفت.

و پس از این جریان عبدالله سه ماه در نیشابور ماند تا مردم از کار محمد اطلاع پیدا نکنند زیرا در اطراف خراسان مردم بسیاری با محمد بیعت کرده بودند و عبدالله ترس آن را داشت که مبدا به طرفداری او قیام کنند. و به همین منظور دستور داد محلهایی را روی چند قاطر بستند و آنها را از اصطبل بیرون آوردند،



تا مردم خیال کنند محمد بن قاسم را از نیشابور بیرون برده اند، و چون قاطرها مقداری راه رفتند، دستور بازگشت آنها را داد و بدین ترتیب مردم نیشابور ندانستند که محمد هنوز در نیشابور است که تا آنکه نیمه شبی او را با ابراهیم بن غسان که، به همراهی او وی را دستگیر ساخته بود، به جانب ری روانه ساخت، و به کسی که همراهش روانه کرد؛ دستور داد، همه جا شبانه او را حرکت دهد. بدین ترتیب که هر سه شب يك بار قاطری را با محملی سرپوشیده به راه اندازد و لشکری اطراف آن را بگیرند تا بدین ترتیب از حدود ری بگذرند و تا جایی که ممکن است او را در شب حرکت دهند، و تمام این احتیاطات به خاطر طرفداران زیادی بود که محمد در آن حدود داشت و بیعتش را پذیرفته بودند.

مامورین بر طبق دستوری که عبدالله داده بود با احتیاط کامل او را از حدود ری گذرانند به طوری که احدی عبور وی را از آن حدود نفهمید و از آنجا به سوی بغداد حرکتش دادند.

ابراهیم بن غسان - که همراه محمد بود - می گوید: از طرف عبدالله بن طاهر اموال نفیس و جواهرات زیادی به نزد محمد آوردند که آنها را بپذیرد ولی محمد هیچ کدام را نپذیرفت، جز قرآن جامع و نفیسی که جزء اموال شخصی عبدالله بن طاهر بود، چون آن را قبول کرد عبدالله خوشحال شد، و آن را هم بدان خاطر پذیرفت که مشغول حفظ قرآن بود، خواست بدان رجوع کند. و ابراهیم به سخن خود ادامه داده می گوید: من در عمرم هرگز کسی را کوشاتر در عبادت و خویشتن دارتر و زبانش به ذکر خدای عزوجل گویاتر از او مشاهده نکردم، با آن همه گرفتاریهایی که برایش پیش آمده بود چنان خوددار و خونسرد بود که هیچ

گاه بیتابی نکرد و شکستی در روحیه اش دیده نشد و هیچ گاه در طول راه زبان به شوخی و بذله گویی و مضحکه باز نکرد جز يك بار که چون از گردنه حلوان خواستند سرازیر شوند، محمد خواست سوار شود، یکی از دوستان ابراهیم بن غسان نزدیک آمد و کمر خود را برای محمد خم کرد تا او پی روی کمرش بگذارد و بر محمل سوار شود. همین که محمد در محمل جاگیر شد رو بدن مرد کرده و از روی شوخی گفت: حقوق از بنی عباس می گیری و خدمت فرزندان علی می کنی؟ و دنبال این سخن تبسمی کرد. آن مرد نیز (که اسمش محمد شعرانی و از طرفداران بنی عباس بود) در پاسخ گفت: قربانت گردم فرزندان علی و عباس در نزد من یکسان اند.

و جز همان يك بار دیگر جایی دیده نشد که او تبسم کند و یا با کسی شوخی و مزاح نماید و در تمام پیش آمدهای ناگوار و گرفتاریها غمناک دیده نشد جز آن



روزی که در نهروان نامه معتصم رسید که او در پاسخ ما که برای ورود محمد بن قاسم به شهر اجازه خواسته بودیم، دستور داده بود که روپوش محمل را برداریم و همچنان با محمل رو باز او را وارد بغداد کنیم و همچنین نوشته بود چون به نهرین (نزدیکی بغداد) رسیدید عمامه از سر او بگیرید و او را سر برهنه وارد شهر بغداد کنید- و این جریان پیش از بنای شهر سامرا و انتقال مرکز خلافت از بغداد به سامرا بود.

ما بر طبق دستور معتصم همین که خواستیم از نهروان حرکت کنیم، روپوش محمل را برداشتیم و چون محمد سبب آن را پرسید جریان را بدو شرح دادیم، از شنیدن سخن ما غمگین شد و همین که به نهرین رسیدیم بدو گفتیم: ای اباجعفر عمامه از سر بگیر، چون امیرالمؤمنین دستور داده سر برهنه وارد بغداد شوی! محمد عمامه اش را به نزد من انداخت و چون وارد شماسیه (۴۲۹) شدیم روز نوروز بود و با سال ۲۹ قمری مصادف بود.

محمد همچنان در محمل روباز با سر برهنه نشسته بود، و هم کجاوه ای او پیر مردی از یاران عبدالله بن طاهر بود و پیش روی او بازیگران می رقصیدند. محمد که آنها را دید گریبان شد، آنگاه گفت: بار خدایا تو می دانی که من پیوسته کوشا بودم که این کارها را تغییر دهم و از آنها تنفر داشتم.

و همچنان که بازیگران می رقصیدند به سوی مردم حمله ور می شدند و به آنها نجاست و حیوانات مرده پرتاب می کردند و معتصم بدان منظره می خندید، اما محمد بن قاسم زبانش به تسبیح استغفار گویا و گاهی بدانها نفرین می کرد، معتصم در آن حال در شماسیه در قصر خود نشسته بود و بدانها می نگریست و محمد سراپا ایستاده بود.

و چون برنامه مزبور به پایان رسید و معتصم از تماشای آن فراغت یافت، محمد بن قاسم را به نزد وی بردند. او محمد را به مسرور (پیشکار مخصوص خود) سپرد، مسرور محمد را در سردابی که همانند چاه بود زندانی کرد، بدانسان که نزدیک بود محمد در آن زندان به هلاکت رسد تا اینکه خبر به معتصم رسید و دستور داد او را از آن زندان بیرون آورده و در بالاخانه ای در باغ موسی در کنار خانه معتصم جای دادند، و مسرور جمعی از غلامان و نزدیکان خود را بر او گماشت.

و آن بالاخانه روزنه ها و دریچه هایی به خارج داشت که نسبتا وسیع بود، محمد روزی از گماشتگان مقراضی برای چیدن ناخنهای خود طلبید، و چون مقراض را برای او آوردند نمدی را که در زیر پایش بود با آن مقراض دو نیم کرد، و بعد آنرا با مقراض چند پاره باریک کرد که هر یک به اندازه تسمه ای پهن بود. آنگاه به بهانه راندن موشهای اتاق که نانها را می خوردند و فضله بر آن می اندازند از



مامورین چوبه خرما خواست، چون برایش آوردند که هر کدام را با همان مقراض به سه قسمت تقسیم کرد و دو طرف از آنها را با مقراض تراشید و تسمه های نمدی را به آن وصل کرد، بدین ترتیب نردبانی ساخت و با آن خود را به یکی از دریچه های پایینتر رسانید و شب هنگام از بالای دریچه بیرون پرید. و این موجب شد که یکی از مهره های کمرش جا به جا شود.

تصادفا در آن شب، شب عید فطر سال ۲۱۹ هجری بود و حمالان و بارکشان بارهای میوه و وسایل پذیرایی عید را به داخل آورد بودند و سبدهای جای ظروف و میوه ها را به کنار گذارده و اطراف بالاخانه محمد بن قاسم خفته بودند. محمد آرام در میان آنها خوابید و پس از لختی برخاست که یکی از آن سبدهای خالی را به دوش گرفت و آمد تا از در باغ بیرون رود، دربان بدو گفت: کیستی؟ پاسخ داد: یکی از باربران هستم که بار خود را گذارده و اکنون می خواهم بیرون روم، دربان گفت: اگر الآن بیرون بروی ممکن است مامورین شبگرد تو را دستگیر سازند، اینک نزد من بخواب تا صبح شود، محمد پیش دربان خوابید و چون سپیده صبح زد از در باغ بیرون رفته و بدین ترتیب فرار کرد.

چون صبح شد و در اتاق او را باز کردند، او را نیافتند، مسرور را از ماجرای مطلع ساختند، مسرور وحشت زده با پای برهنه در حالی که آماده کشته شدن بود به نزد معتصم آمد و جریان را بدو گزارش داد، معتصم گفت: خاطرت آسوده باشد و باکی بر تو نیست، اگر خود را ظاهر کرد که دستگیرش می کنیم و اگر سلامت خود را خواست و پنهان شد که کاری بدو نداریم و او را به حال خویش وای گذاریم.

مسرور پس از این جریان می گفت: راستی که این تفضل و کرمی بود که خلیفه

نسبت به من انجام داد، و اگر چنین جریانی در زمان هارون اتفاق افتاده بود وی مرا به قتل می‌رسانید.

و در اینکه محمد از آن پس به چه سرنوشتی دچار شد اختلاف است، برخی گفته‌اند: به طالقان بازگشت و در آنجا از دنیا رفت. و برخی معتقدند که به واسطه رفت، و صحیح نیز همان است.

محمد بن ازهر در حدیث خود گوید: در آن روزی که محمد را به بغداد من و او را مشاهده کردم، مردی میانه بالا و گندمگون بود و در چهره اش اثر آبله دیده می‌شد و سجده‌های بسیار رخسارش را متاثر کرده بود.

و علی بن محمد ازدی و حسین بن موسی گفته‌اند: وقتی که محمد بن قاسم از زندان معتصم فرار کرد خود را به قطیعة الربیع رسانید و به خانه منیر بن موسی رفت، و او وی را به منزل ابراهیم بن قیس منتقل کرد و در آنجا درباره توقف او سخن گفتند و صلاح او را در آن دیدند که از بغداد خارج شود و بدو گفتند:



مامورین در تعقیب تو هستند و کار را بر تو سخت می گیرند و تا گرفتار نشده ای از بغداد خارج شو.

محمد از بغداد به سوی واسط حرکت کرد و به خاطر همان جا به جایی مهره کمرش درد داشت و چون به واسط رسید از دنیا رفت - رحمة الله علیه.

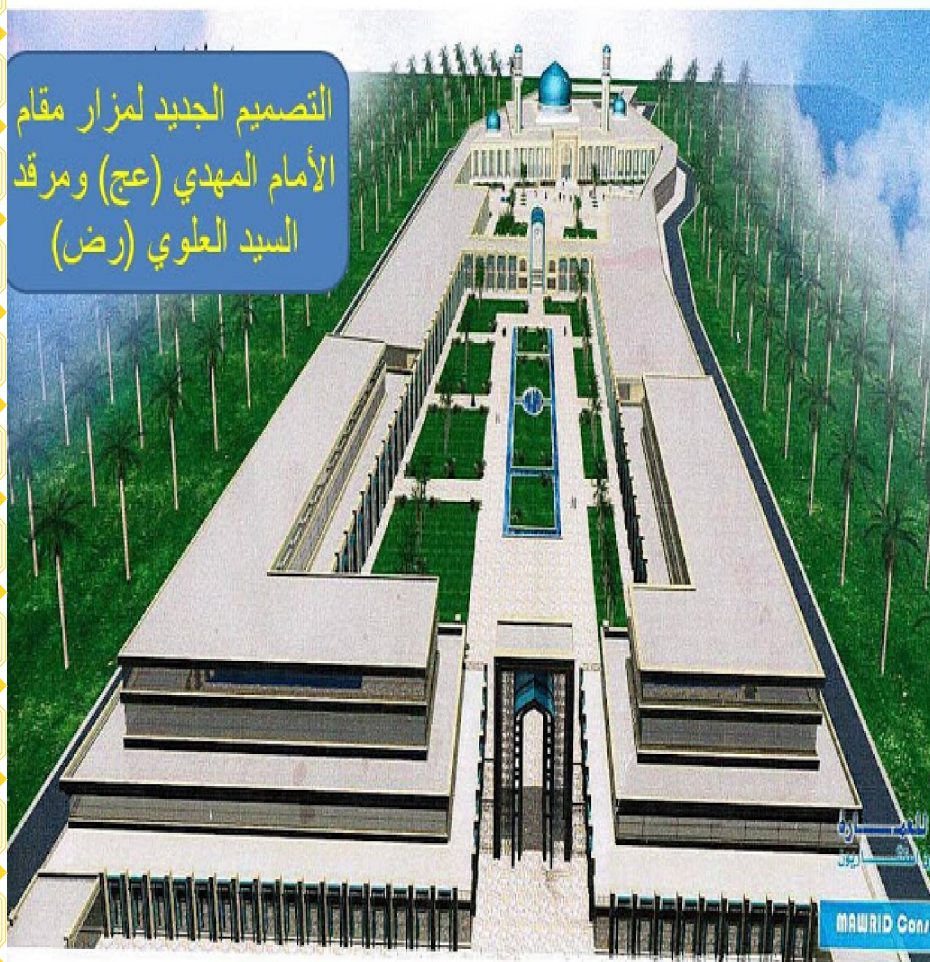
و علی بن محمد ازدی از علی فرزند محمد بن قاسم روایت کرده که چون پدرش به واسط رسید به سمت غرب دجله آمد و به خانه مادر عموزاده اش: علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین رفت، و او با اینکه پیرزنی زمین گیر بود چون چشمش به محمد افتاد از شدت خوشحالی از جا برخاست و گفت: به خدا محمد است، جانم به قربانت، سپاس خدای را که تو را به سلامت دیدم و خود را روی پای محمد انداخت، و او سالها بود که از زمین بلند نشده بود و روی پا نایستاده بود، محمد مدت مدیدی در نزد آن زن ماند، و در اثر همان استخوان کمرش که جا به جا شده بود بیمار شد و به همان بیماری در واسط از دنیا رفت.

و احمد بن حارث در حدیث خود گفته که چون محمد بن قاسم از زندان گریخت خواست از آن سوی دجله (یعنی از سمت شرقی) آن به سوی سمت غربی برود، در میان قایقی نشست که خود را به آن سو برساند در این وقت میان قایق نگریست پیرمردی را دید که در قایق نشسته بود، او جزء موکلان زندان محمد بن قاسم بود که محمد او را پشت در اتاق دیده بود و می شناخت، محمد فوراً او را شناخت ولی آن پیرمرد محمد را نشناخت، و چون به سمت غربی دجله رسیدند صاحب قایق از محمد اجرت سواریش را مطالبه کرد، محمد برایش سوگند خورد که جز جامه پشمینی که در بر دارد مالک چیزی نیست، پیرمردی که در قایق بود دلش به حال محمد سوخت و اجرت سواریش را به قایقبان پرداخت.

و احمد بن حارث گفته: محمد بن قاسم متواری گشت و در ایام خلافت معتصم و پس از آن در ایام خلافت واثق نیز متواری بود تا اینکه در زمان متوکل او را دستگیر ساختند و به نزد او بردند و به دستور او به زندانش افکندند و همچنان در زندان او بود تا از این جهان برفت. و برخی گفته اند: زهری بدو خوراندند که در اثر آن زهر از دنیا رفت. {منبع: ترجمه مقاتل الطالبیین ابوالفرج الإصبهانی ص ۴۳ ش ۷۹}

رضوان الله تعالی علیه

التصميم الجديد لمزار مقام
الأمام المهدي (عج) ومرقد
السيد العلوي (رض)



پژوهشگر، دانشجو و آموزشگر، همی بنیاد حیات اعلیٰ

علوم معرفت الہی - علوم زبان وحی - علوم کلام وحی

علوم تلاوت کلام وحی - علوم کلام خازنان وحی - علوم فقہ آئین الہی

علوم تقویم نجوم تخم - علوم طب جامع - علوم پاکزیتی

آموزش برتر (اعلی) - علوم برتر (اعلی) - علوم توانمندی بانسروی الهی

علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشناسی - رسانه های حیات اعلی

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی

دار المعارف الإلهية

۱۰ ماه صفر ۱۴۳۷

www.Aelaa.net

والحمد لله رب العالمين